

اقتصاد سیاسی شهر در ایران پیشاسرمایه‌داری

مطالعه موردی عصر صفویه

حمید عباداللهی چندانق

چکیده: در ادبیات ایران‌شناسی مفهوم شهر و اقتصاد شهری پیشاسرمایه‌داری به صورت مختلف تعریف شده است. آن یا به‌مثابه تبعات ثانویه اقتصاد فئودالی و محل استقرار اربابان غایب از ده (رویکرد مارکسیست‌های روسی)، و یا به‌عنوان مکان استقرار بوروکراسی حکومتی برای مدیریت منابع ارضی (رویکرد مارکسیست‌های آسیاگرا) مفهوم‌یابی شده است. رویکرد سوم نیز وجود دارد که شهر را محل تولد طبقه تجار ایرانی می‌داند، لیکن تجاری که به‌دلیل دخالت حکومت مستبد نتوانسته‌اند هنجارهای عقلانی رفتار اقتصادی را، همانند تجار غربی، نهادینه سازند (رویکرد وبر گرایان). در هر دو تعریف نخست، شهر فاقد منطق اقتصادی مجزا، و تابع اقتصاد روستایی است و در تعریف سوم نیز، شهر ایرانی به شکل سلبی از روی مفهوم شهر غربی، به‌عنوان نمونه آرمانی شهر، تعریف می‌شود. هر سه تعریف فوق، به‌دلیل ساختار تئوریک‌شان توان شناسایی منطق اقتصادی مجزا برای اقتصادهای شهری ایران پیشاسرمایه‌داری را نداشته و به تبع آن فاقد توان لازم برای مفهوم‌سازی مستقل از شهر ایرانی هستند. این مقاله با عنایت به نقایص تئوریک موجود در ادبیات ایران‌شناسی بر آن است تا با رویکرد مارکسیسم ساختاری، مفهومی مستقل از شهر ایرانی در دوره پیشاسرمایه‌داری ارائه نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد با کاربرد نظریه شیوه تولید خرده‌کالایی و نظریه مفصل‌بندی، می‌توان تعریفی مستقل از شهر ایرانی در عصر پیشاسرمایه‌داری ارائه کرد. مفاهیم کلیدی: ایران پیشاسرمایه‌داری، جامعه شهری، شیوه تولید خرده‌کالایی، مفصل‌بندی شیوه‌های تولید، تابعیت کار از سرمایه.

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره یازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹، ص. ۱۴۶-۱۷۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

ارتباط نظریه و تاریخ و جایگاه نظریه در مطالعات تاریخی با چرخش‌های اخیر در فلسفه روش اهمیت بسیار یافته است. پوزیتیویسم حاکم بر مطالعات تاریخی و «عینیت» منتج از آن (با محوریت «فکت تاریخی» به مثابه داده) مورد انتقاد جدی قرار گرفته است (برای نمونه نگاه کنید: به ولی، ۱۳۸۰). اکنون، سخن گفتن از تاریخ با مفهوم گفتمان، ارتباط تنگاتنگی یافته و عینیت تاریخی به امری درون‌گفتمانی بدل شده است (برای نمونه نگاه کنید: به نجم‌آبادی، ۱۳۸۱). چنین نگاهی به تاریخ، گزارش‌گری‌های تاریخی را در یک صف قرار داده و نزدیکی برخی از آن‌ها به «واقعیت» را بی‌معنا ساخته است، چراکه بنا بر مطالعات تاریخی جدید، واقعیت در درون و در حین ساختن گزارش تاریخی شکل پیدا می‌کند. این امر، اهمیت ملاک‌های بیرونی در ارزیابی مطالعات تاریخ اقتصادی و جامعه‌شناسی تاریخی را بی‌تأثیر ساخته و به جایگزینی ملاک‌های درونی، به‌عنوان ملاک ارزیابی «صدق»، منجر شده است.

با چنین رویکردی، مطالعات تاریخ اقتصادی و جامعه‌شناسی تاریخی ایران تنها «بازنمایی‌های گذشته ایران در درون گفتمان‌های نظری متفاوت» خواهند بود. گفتمان فنودالیسم، گفتمان پاتریمونالیسم و گفتمان استبداد شرقی از مهم‌ترین این گفتمان‌ها هستند، که

بر این حوزه‌های مطالعاتی مسلط بوده و به‌دلیل جایگاه مسلطشان، همواره مانع شکل‌یابی بازنمایی‌های دیگر از ایران پیشاسرمایه‌داری شده‌اند. این امر، به‌ویژه در بازنمایی جامعه

شهری ایران پیشاسرمایه‌داری در چارچوب گفتمان‌های فوق اهمیت اساسی می‌یابد؛ چراکه

در گفتمان‌های فوق، جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری به صورت محل استقرار فنودال‌های روستایی، جایگاه اقتصادی سیاسی سلطان /شاه و بوروکرات‌های دولتی بازنموده شده

است. فروگاهی ذات جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری به تبعات اقتصادی سیاسی

اقتصاد فنودالی یا آسیایی و یا به تبعات اراده ذهنی سلطان /شاه، که به معنای بی‌توجهی

به ویژگی‌های ممیزه شهر ایرانی است، ناشی از مطالعه «مقایسه‌ای سلبی یا ایجابی»

است.

این مقاله بر آن است تا با بهره‌گیری از چارچوب نظری متفاوت، به‌دور از گفتمان‌های فوق، جامعه شهری ایران عصر صفوی و اقتصاد آن را به شکلی دیگر بازنمایاند. آن مدعی استقلال مفهومی جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری در عین ارتباطش با اقتصادهای روستایی و

۱. کتاب حکایت دختران قوچان، از یاد رفته‌های انقلاب مشروطیت، نوشته افسانه نجم‌آبادی نمونه‌ای جالب توجه از مطالعات

تاریخی در چارچوب گفتمان فمینیسم و ارتباط نظریه فمینیستی با مطالعات تاریخی است.

عشایری و حتی کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی در عصر صفوی است.

بیان مسئله: نقد مفهوم شهر ایرانی در مطالعات پیشاسرمایه‌دارانه

از دوره صفویه سفرنامه‌ها و وقایع‌نگاری‌های بسیاری به‌جا مانده است، که در آن‌ها جامعه شهری آن دوره و اقتصاد آن به تفصیل گزارش شده است (نگاه کنید به: شاردن، ۱۳۷۴؛ الثاریوس، ۱۳۶۳). بازارها، کاروانسراها، گرمابه‌ها، مساجد و مدارس دینی جامعه شهری عصر صفوی در تقریباً تمامی سفرنامه‌های سیاحان، به‌عنوان نماد جامعه شهری آن عصر مورد تأکید قرار گرفته‌اند. این نمادها تنها اختصاص به شهرهای بزرگ نداشته و در شهرهای کوچک‌تر نیز، البته در مقیاسی خردتر، وجود داشتند. گزارش‌گری این سفرنامه‌ها از جریان مبادله و انواع فعالیت‌های تجاری و تولیدی در شهرهای آن عصر، دلالت بر نوعی ارتباط اقتصادی بین اقتصادهای شهری و اقتصادهای روستایی و عشایری دارد. اسکان اقشار زمین‌دار و انتقال ارزش اضافی تولیدی بخش روستایی به اقتصاد شهری از دیگر ویژگی‌های ممیزه جوامع شهری آن عصر بود (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۵؛ اسکندرمنشی، ۱۳۳۴: ۵۱۵؛ شاردن، ۱۳۴۵، جلد ۸: ۲۹۶ و ۲۹۸؛ رهبرین، ۱۳۴۹: ۸۴-۸۵ و ۱۴۵-۱۴۶). این امر تنها اختصاص به بخش روستایی نداشته و بخش عشایری را نیز شامل می‌شد. در ضمن حضور اقتصادی شاه، دربار و بوروکراسی مرتبط با دربار در اقتصاد شهری از جمله ویژگی‌های جوامع شهری آن عصر گزارش شده است.

هریک از محورهای مفهومی فوق، پایه‌های مفهوم‌سازی‌های متفاوت از جامعه شهری و کل شکل‌بندی اجتماعی ایران پیشاسرمایه‌داری را شکل داده‌اند. این مفهوم‌سازی‌ها، آشکارا یا به‌گونه‌ای ضمنی، دلالت بر این نکته دارند که جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری از برکت سر اقتصاد فئودالی، شاه مستبد یا بوروکراسی دولتی متمرکز هستی مفهومی می‌یابد. مفهوم‌سازی‌های مورد بحث، با بازنمودن بخشی از فکت‌های تاریخی در درون گفتمان‌های فئودالیسم، پاتریمونیالیسم و آسیاگرایی ساخت یافته و به همین دلیل در هیچ‌یک از آن‌ها شهر ایرانی به‌عنوان یک «مفهوم» حضور ندارد. آن یا با دوک و فئودال نشین‌های اروپای غربی همسان انگاشته شده، یا براساس انگاره مالکیت دولتی، محل اداره بوروکراتیک اقتصاد روستایی غیر متمرکز فرض شده و یا با فرض مطلق دانستن ماهیت قدرت در سیاست شرقی، ناشی از تبلور اراده ذهنی شاه /سلطان دانسته شده است. این مقاله با نقد برداشت صورت گرفته از «شهر ایرانی» در گفتمان‌های فوق، در پی ارائه مفهومی مستقل از جامعه شهری ایران عصر صفوی به‌عنوان یکی از دوره‌های تاریخی ایران پیشاسرمایه‌داری است و ابزار مفهومی به‌کار گرفته شده برای این امر، مفهوم نظری «شیوه تولید»

خرده‌کالایی» است. در واقع، در سایه کاربست این مفهوم نظری، فرض اصلی این مقاله امکان بازنمایی شهر عصر صفوی و اقتصاد آن به‌عنوان مفهومی مستقل از اقتصادهای روستایی و عشایری آن عصر، در عین ارتباط با آنهاست. در آزمون فرض فوق، مفهوم شیوه تولید، در کلیت‌اش، نه در قالبی تجربه‌گرایانه بلکه با نگاهی ساختارگرایانه مورد استفاده قرار خواهد گرفت. در این تعبیر، مفهوم «شیوه تولید خرده‌کالایی شهری» در ایران عصر صفوی، پیشاپیش در جهان اجتماعی به‌عنوان امر عینی بیرونی وجود نداشته بلکه به‌عنوان یک ساختار استدلالی در نتیجه انعکاس و بازنمود ارتباطات منطقی بین امور، وجود می‌یابد. در واقع، آن با انتزاع ناشی از نگاه ساختارگرایانه به بازنمودهای پدیده مورد مطالعه، قابل استحصال است. بنابراین، موضع این مقاله، طرح ادعای «کشف» برخی مظاهر ناشناخته جامعه شهری عصر صفوی نبوده بلکه، هدف آن بازنمایی متفاوت فاکت‌های از پیش موجود در چارچوبی متفاوت است.

پروبلماتیک مطالعات تاریخی جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری

بررسی پروبلماتیک (پرسش‌انگیزی) مطالعات تاریخی جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری، حاکی از آن است که گفتمان‌های پاتریمونالیسم، فئودالیسم و آسیایسم منابع اصلی مفهوم‌سازی از جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری بوده‌اند و مفهوم‌سازی از شهر ایرانی تحت سلطه این گفتمان‌های نظری صورت گرفته است. این گفتمان‌ها، امکانیت‌ها و محدودیت‌هایی در تولید شناخت از جامعه شهری ایران پیشاسرمایه‌داری داشتند؛ لذا تعریف شهر ایرانی در چارچوب هر یک از این گفتمان‌ها ذاتاً از محدودیت‌های خاصی برخوردار بوده است که در زیر به اختصار بدان‌ها اشاره می‌شود.

در گفتمان پاتریمونالیسم، شهر ایرانی با اراده سلطان / قدیس به‌عنوان رهبر سیاسی / معنوی جامعه و با استقرار نظام پادشاهی تعریف می‌شود. اشرف که یکی از برجسته‌ترین تعریف‌های پاتریمونالی از شهر ایرانی را ارائه کرده است معتقد است در برهه‌هایی از تاریخ ایران پیشاسرمایه‌داری، شهر با اراده شاه / سلطان / قدیس شکل گرفته، به حیات خود ادامه داده و حتی در مواردی به کل ویران شده است (اشرف، ۱۳۵۳: ۸). وی در تحلیل شهر ایرانی در دوره پیشاسرمایه‌داری، آن‌را به ماهیت دولت پیوند می‌زند (اشرف، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۹). اشرف در مطالعه تفصیلی خود در خصوص موانع رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجار (اشرف، ۱۳۵۹)، که به‌وضوح حاکی از نحوه تعبیر وی از شهر و طبقات اقتصادی اجتماعی شهری است صراحتاً متذکر می‌شود: «شهر چه در دوره باستان و چه در دوره اسلامی... پایگاه قدرت و جایگاه دستگاه اداری نظام شهپدیری به‌شمار می‌آید» (اشرف، ۱۳۵۳: ۱۱ و اشرف،

۱۳۵۹:۲۱). به باور وی استبداد پاتریمونیالی (به همراه استعمار خارجی) علت اصلی عدم انکشاف سرمایه‌داری در جامعه (شهری) ایران عصر قاجار بوده است (اشرف، ۱۳۵۹:۱۳۱). نکته حائز اهمیت آن‌که، شهر غربی در دوره میانه و به‌ویژه گیلدهای آن، در تعریف اشرف از شهر ایرانی نقشی محوری هرچند سلبی ایفا می‌کند. شهر غربی در عصر میانه (با گیلدهایش و نظام مردم‌سالار مبتنی بر آن)، کارکرد روش‌شناختی «نمونه‌های آرمانی» را برای اشرف در تعریف سلبی‌اش از شهر ایرانی در دوره پیشاسرمایه‌داری بازی کرده است (اشرف، ۱۳۵۳:۳۸). بدین ترتیب به تعبیر اشرف، شهر ایرانی فاقد اصناف کاملاً حرفه‌ای (به لحاظ تولیدی)، اصناف خودفرمان / خودمختار / مستقل از حکومت و با ویژگی‌های دموکراتیک بوده است. حضور عاملان حکومت و نظارت آن‌ها بر فعالیت فعالان اقتصادی در شهر از خصائص شهر ایرانی در این عصر می‌باشد.

در مقابل مؤلفانی که در چارچوب گفتمان فئودالیسم به مفهوم‌سازی از شهر ایرانی در دوره پیشاسرمایه‌داری پرداخته‌اند (برای مثال: نعمانی، ۱۳۵۸؛ پیگولووسکایا و دیگران، ۱۳۴۹؛ پیگولووسکایا، ۱۳۶۷؛ پتروشفسکی، ۱۳۴۴؛ ۱۳۵۴؛ ۱۳۶۶) به دلایلی شهر ایرانی را (به جای روستای اروپای فئودالی) محل استقرار اربابان / فئودال‌ها (اشرافیت زمین‌دار) تعریف کرده‌اند. به باور آن‌ها، تجربه فئودالیسم در ایران تفاوت چندانی با اروپا (و در حقیقت با بقیه ملل) ندارد و تفاوت‌ها تنها به تنوعات شیوه تولید فئودالی در مناطق مختلف جهان محدود می‌شود. بهره مالکانه / فئودالی، که نشانه نحوه ارتباط تولیدکننده مستقیم (= رعیت) با مالک ابزار غیر منقول تولید (آب و زمین) یعنی ارباب بود، مفهوم محوری در شیوه تولید فئودالی به‌شمار می‌رفت. این مفهوم نشان‌گر جدایی «تملک» از «تصاحب» ابزار غیر منقول تولید (آب و زمین) و اهمیت جبر غیر اقتصادی (= جبر سیاسی و ایدئولوژیک) در بازتولید استثمار فئودالی (بهره مالکانه / فئودالی) بود: با آن‌که ابزار غیر منقول تولید در تصاحب رعیت بود ولی تملک آن‌ها در دستان ارباب بود؛ لذا استثمار فئودالی با توجیحات سیاسی ایدئولوژیک همراه می‌شد. ویژگی‌های عام فئودالیسم عبارت بودند از: وجود اشرافیت زمین‌دار، حاکمیت سیاسی غیر متمرکز اربابان بر بخش‌های مختلف کشور، حضور قرارداد اجتماعی، استقرار تولید و حیات اقتصادی اجتماعی در مناطق روستایی. در چنین تحلیلی، شهر (در مقابل روستا) اهمیتی ثانویه داشته و از برکت سر اقتصاد فئودالی زنده بود. آن، محل انباشت و گردش کالاهای تولید شده در اقتصاد روستایی فئودالی به‌شمار می‌رفت، یا حداکثر دارای اشکالی از تولید دستی بود که در مقابل تولید فئودالی روستایی ناچیز بود. پتروشفسکی و نعمانی در ناهمخوانی شهر ایرانی در عصر پیشاسرمایه‌داری با ویژگی‌های شهر غربی، بر تفاوت‌های منطقه‌ای فئودالیسم تأکید دارند.

تفاوت فئودالیسم ایرانی با نوع عام آن، از نظر پتروشفسکی اشاره به نوعی فئودالیسم دولتی دارد که در آن دولت مالک بیشتر اراضی است و نقش اشرافیت زمین‌دار را ایفا می‌کند؛ بدین ترتیب، شهر محل استقرار دولت و نیروهایش به‌شمار می‌رود و شهر با اقتصاد تحت مدیریت دولت مرتبط می‌شود (نعمانی ۱۳۵۸: ۳۲۷-۳۸۱). این تفاوت شهر ایرانی با شهر غربی را ناشی از موقعیت جغرافیایی ایران و شاهراه بودن آن در بین آسیا و اروپا می‌داند که باعث رشد بازرگانی در مراکز شهری شد. نعمانی، گاهی به حضور شیوه تولید خرده‌کالایی شهری در مراکز شهری ایران و اصناف اشاره می‌کند؛ لیکن به‌دلیل حاکمیت گفتمان مارکسیسم ارتدوکس بر تفسیر وی از تاریخ ایران امکان بسط این مفهوم در تحلیل‌هایش وجود ندارد: در مارکسیسم ارتدوکس، هر شکل‌بندی اجتماعی حاوی یک شیوه تولید است و تزهیزستی شیوه‌های تولید و مفصل‌بندی آن‌ها با یکدیگر در تعارض با اصول ماتریالیسم دیالکتیکی / تاریخی قلمداد شده و به همین دلیل به لحاظ مفهومی بی‌پایه و بی‌معناست.

گفتمان آسیایسم (= شیوه تولید آسیایی) نیز مولد بخشی از ادبیات موجود در خصوص شهر ایرانی در دوره پیشاسرمایه‌داری است. این دسته از ایران‌شناسان از متغیر «محیط و اقلیم» به جای متغیرهای اقتصادی استفاده می‌کنند و بدین ترتیب در تحلیل آن‌ها از ایران پیشاسرمایه‌داری «شرایط اقلیمی» جایگزین بنیان اقتصادی، به‌عنوان زیربنای اقتصادی می‌شود: محیط و اقلیم خشک و کم‌آب هم‌زمان باعث شکل‌گیری اجتماعات پراکنده و خودبسند و مانع ظهور تفاوت‌های مابین شهر و روستا می‌شود. محیط و اقلیم خشک و کم‌آب با بارش‌های محدود باعث کشاورزی ضعیف و شکل‌گیری اجتماع‌های روستایی کوچک، منزوی با اقتصادهای ضعیف می‌شود که در آن گردش کالا و انباشت سرمایه بسیار اندک و محدود است و به‌همین دلیل «طبقات اجتماعی» شکل نگرفته و در واقع در نتیجه ایستایی اقتصادی، ایستایی اجتماعی نیز به‌وجود می‌آید (کاتوزیان، ۱۳۶۶؛ آبراهامیان، ۱۳۷۶). در عین حال همین بستر اقتصادی، که گردش اندک کالا و سرمایه از ویژگی‌های اصلی آن است، مانع شکل‌گیری شهر به‌عنوان مکانی متفاوت از روستا می‌شود که در آن تولید غیر کشاورزی غالب است. در این تعبیر، شهر محل استقرار بوروکراسی دولتی برای جمع‌آوری و دریافت مالیات از اجتماع‌های پراکنده در محدوده سرزمینی گسترده است. بدین ترتیب در تعبیر آسیایی از شهر ایرانی در عصر پیشاسرمایه‌داری، شهر را می‌توان امیرنشینی تلقی کرد که هسته اصلی آن «بوروکراسی گردآورنده مالیات ارضی» است و تفاوت ماهوی اساسی با شهر غربی در عصر میانه دارد. در این تعبیر، شهر ایرانی تفاوتی با روستای بزرگ نداشته چراکه از منظر اقتصادی اجتماعی (طبقاتی) متفاوتی برخوردار نمی‌باشد و تنها تفاوت آن با روستا حضور و استقرار بوروکراسی دولتی در شهر برای دریافت

مازاد ارضی از اجتماع‌های پراکنده در جامعه‌ای خشک است (وفاداری، ۱۹۷۹؛ رامتین، ۱۹۷۹).

بررسی انتقادی تعابیر مذکور از شهر ایرانی در عصر پیشاسرمایه‌داری نشان‌گر آن است که هر سه گفتمان فوق در تعریف شهر ایرانی یا به شکلی ایجابی و یا سلبی تحت‌تأثیر مفاهیم فئودالیسم، پاتریمونالیسم و آسیایسم بوده‌اند. ذات‌گرایی اقتصادی ویژگی تعبیر فئودالی و آسیایی و ذات‌گرایی سیاسی خصلت تعبیر پاتریمونالی از شهر ایرانی در عصر پیشاسرمایه‌داری است؛ به طوری که در تعبیر فئودالی و آسیایی اقتصاد، اجتماع و سیاست در شهر به بنیان اقتصادی (در تعبیر آسیایی به بنیان اقلیمی) و در تعبیر پاتریمونالی به بنیان اقتصادی (در تعبیر آسیایی به بنیان اقلیمی) و در تعبیر سیاسی

(= اراده شاه) فروکاسته می‌شود. چنین تبیینی از شهر ایرانی در عصر پیشاسرمایه‌داری تنها تصویری وارونه از شهر غربی در عصر میانه ارائه می‌نماید و فاقد هویتی مستقل و برآمده از بطن تاریخ ایران است.

آلتوسر و مطالعه تاریخی

روایت تاریخی، به‌مثابه محصولی تولید شده در درون ساختارهای نظری خاص، دلالت بر مفهوم «پروبلماتیک» آلتوسر دارد. به باور آلتوسر، اندیشه در ساختارهایی تولید می‌شوند که وی آن‌ها را پروبلماتیک می‌نامد. پروبلماتیک به‌مثابه ساختار، هم تولید شناخت (تاریخی) را ممکن می‌سازد و هم به‌دلیل دارا بودن محدودیت‌های شناختی، آن را محدود می‌سازد؛ لذا پروبلماتیک توامان «امکانیت» و «محدودیت» تولید شناخت است^۲. اگر شناخت محصور در ساختارهای معرفتی و در چارچوب امکانیت‌ها/محدودیت‌های این ساختارها تولید می‌شود پس لازمه رشد و توسعه شناخت، نقد این ساختارها (امکانیت‌ها/محدودیت‌ها)ی شناخت و به‌عبارت دقیق‌تر «شناسایی پروبلماتیک‌ها» و در وهله بعد گسست از این «پروبلماتیک‌ها» است (لیپیتز، ۱۹۹۳؛ لوین، ۱۹۸۰). در واقع، علم با موضع نقادی و تلاش برای شناسایی ساختارهای نظری مسلط بر تولید شناخت در هر حوزه و رهانیدن آن از این ساختارها تعریف می‌شود. در واقع، ویژگی محوری علم خصلت بازبودن‌اش است. نکات فوق به موضع ضد تجربه‌گرایی آلتوسر اشاره دارد که می‌تواند بر مطالعات تاریخی تأثیر به‌سزایی بگذارد. به باور آلتوسر، واقعیت (تاریخی) در قالب «امر انضمامی» در ذهن متبادر می‌شود. در حقیقت، نسخه‌ای از واقعیت به صورت امر انضمامی در دسترس ذهن شناساگر قرار می‌گیرد نه خود واقعیت (لوین، ۱۹۸۰). درست همان‌طوری که زبان‌شناس ساختارگرا، سوسور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲. همان‌طوری که در بخش پیش ملاحظه شد، گفتمان‌های پاتریمونالیسم، فئودالیسم و آسیایسم به‌مثابه پروبلماتیک نوع خاصی از شناخت تاریخی از شهر ایرانی در عصر پیشاسرمایه‌داری تولید کرده‌اند.

(۱۹۶۰) استدلال کرده است، زبان (= شناخت) بیش از آن که واقعیت را در دسترس ما قرار دهد، نسخه‌ای از آن را در دسترس ما قرار می‌دهد. در حقیقت، فرض «خودگویایی داده‌ها» و «تبعیت صرف نظریه از داده‌ها»، و باور به این که دانش (تاریخی) به شکل مستقیم و از طریق دست‌یابی به تجربه بی‌واسطه (= فکت‌های تاریخی) تولید می‌شود، به شدت مورد انتقاد آلتوسر بود و همان‌طور که ذکر شد در فلسفه ساختارگرایی وی شناخت (تاریخی) در چارچوب ساختار نظری معین یا پروبلماتیک تولید می‌شود. به نظر آلتوسر آن شکل‌هایی از شناخت که برای اعتبار دادن به خود بر «بدهت» تجربه بی‌واسطه تکیه می‌کنند و ادعا می‌کنند جزئی از ابژه واقعی هستند، نمی‌توانند مفهومی از آن ابژه بیافرینند. در واقع، معرفت‌شناسی‌هایی که شناخت و ابژه واقعی را وحدت می‌بخشند، توان مفهوم‌پردازی در خصوص آن ابژه را ندارند. از نظر او ایده‌آلیسم هگلی و تجربه‌گرایی کلاسیک، به ترتیب، با همسان‌انگاری واقعیت با اندیشه و واقعیت با تجربه حسی از دست‌یابی به شناخت واقعیت ناتوان‌اند (لچت، ۱۳۷۷: ۶۷).

بدین ترتیب، فاصله گرفتن از موضوع شناخت و دست‌یابی به ساختارهای نهفته در واقعیت (تاریخی)، که تنها با فاصله گرفتن از تجربه (= فکت‌های تاریخی) میسر می‌شود، شرط دست‌یابی به شناخت (تاریخی) هستند. در حقیقت، فکت‌های تاریخی منابع بی‌واسطه شناخت نیستند؛ بلکه شناخت از کار بر روی آن‌ها آغاز می‌شود. همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، در سنت آلتوسری شناخت (تاریخی) کاملاً خصلتی نظری می‌یابد. تلاش این مقاله برای امتزاج نظریه و تاریخ نیز در همین راستا صورت گرفته است.

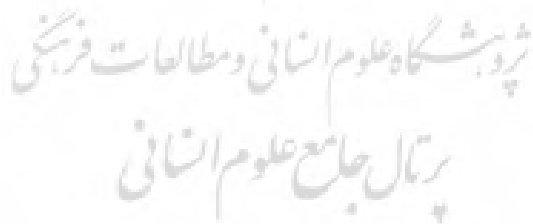
از سوی دیگر، آلتوسر با نگاه ساختارگرایانه بر این باور بود که واقعیت (تاریخی) امری پیچیده است؛ به طوری که می‌توان آن را ساختاری از ساختارها قلمداد کرد (لیپیتز، ۱۹۹۳). این ادعا به وضوح در مقابل تفاسیری از تاریخ قرار می‌گیرد که در تلاش‌اند شناختی ساده‌انگارانه از واقعیت (تاریخی) ارائه دهند. شناخت‌های تاریخی تجربه‌گرایانه از ایران (چه از نوع مارکسی و چه وبری) نمونه‌ای از چنین شناخت‌هاست. در مقابل، با برداشت ساختاری از تاریخ، می‌توان هر شکل‌بندی اجتماعی را شامل مجموعه به هم پیوسته‌ای از شیوه‌های تولید دانست که به گونه‌ای پیچیده با یکدیگر مفصل‌بندی شده‌اند که یکی از آن‌ها در موضع مسلط و بقیه در موضعی تابع قرار دارند. از سوی دیگر، برخلاف برداشت ساده‌انگارانه از مفهوم شیوه تولید که شیوه تولید را به سطح اقتصادی آن فرو می‌کاهد، در برداشت آلتوسری از این مفهوم، آن شامل سه سطح سیاسی حقوقی، اقتصادی، ایدئولوژیک است که به گونه‌ای پیچیده در هم چفت و بست (مفصل‌بندی) شده‌اند و تصور یکی از آن سطوح بدون سطح دیگر ناممکن است. در ساختار شیوه تولید، سطحی دیگر را تولید نمی‌کند (برخلاف روایت جبرگرایانه از

مارکسیسم)، آن‌ها به گونه‌ای پیچیده با یکدیگر تلاقی چندگانه داشته و بر آن به جای علیت خطی علیت ساختاری یا تعیین چندگانه حاکم است^۳. بدین ترتیب، همان‌طوری که پیشتر ذکر شد،

ذات‌گرایی از هر نوع (چه اقتصادی و چه سیاسی) ناکافی و نوعی ساده‌انگاری واقعیت درهم‌بافته و پیچیده است. در تعبیر آلتوسری، قرائت تاریخی از هر جامعه با کاربرست روش‌شناسی ساختی مارکس تولید می‌شود، نه با تلاش برای تعریف ایجابی یا سلبی از غرب (چه در معنای شیوه تولید فئودالی و چه آسیایی). بدین ترتیب، مطالعه تاریخ ایران در سنت آلتوسری به معنای رهانیدن واقعیت تاریخ و جامعه ایران از گفتمان‌های سلطه پاتریمونیالیسم، فئودالیسم و آسیاییسم خواهد بود.

روایتی ساختارگرایانه از تاریخ: تحلیل شهر عصر صفوی در گفتمان شیوه تولید خرده‌کالایی

پس از نقد برداشت‌ها از مفهوم «شهر ایرانی» در مطالعات پیشاسرمایه‌دارانه، و طرح فواید کاربرست رویکرد آلتوسری در مطالعات تاریخی، در این بخش تحت‌تأثیر رویکرد آلتوسر روایتی متفاوت از «شهر ایرانی» در دوره صفویه ارائه می‌شود. تأثیرپذیری از رویکرد آلتوسر برای ارائه روایتی متفاوت از شهر عصر صفوی از چند جنبه قابل ذکر است: نخست آن‌که در صفحات پیشین با استفاده از مفهوم «پروبلماتیک» آلتوسر، فئودالیسم، آسیاییسم و پاتریمونیالیسم به‌منابه «گفتمان‌های تولید شناخت از تاریخ ایران» معرفی شدند که هرکدام در تولید شناخت تاریخی از شهر ایرانی امکاناتها و محدودیت‌هایی داشتند. همچنین مفهوم آلتوسری «گسست معرفت‌شناختی» به ما این آگاهی را بخشید که ارائه شناخت تاریخی متفاوت از شهر ایرانی در چارچوب‌های شناختی فئودالیسم، آسیاییسم و پاتریمونیالیسم امکان‌ناپذیر بوده و تنها در گرو «گسست معرفت‌شناختی» از آن چارچوب‌ها ممکن خواهد بود. حال، برای ارائه شناخت تاریخی متفاوت از شهر ایرانی این گزاره معرفت‌شناختی آلتوسری راهنمای ما خواهد بود: «فاصله گرفتن از موضوع شناخت و دستیابی به ساختارهای نهفته در واقعیت (تاریخی)، که تنها با فاصله گرفتن از تجربه (= فکت‌های تاریخی) میسر می‌شود، شرط دستیابی به شناخت (تاریخی) است». درواقع، موضع ضد پوزیتیویستی آلتوسر و تلاش برای تحلیل نظری که با



۳. علیت ساختاری، بدین معناست که هر جزئی در داخل ساختار، نقطه تلاقی اجزاء دیگر بوده و شناخت آن در گرو فهم ارتباطات آن با دیگر اجزا است. به عبارتی، تعاملی پویا بین سطوح ایدئولوژیک، سیاسی-حقوقی و اقتصادی برقرار است که منجر به عملکرد کلیت ساختار هر شیوه تولید می‌شود (آلتوسر و بالیبار، ۱۹۷۵: ۳۱۰).

فاصله گرفتن از فکت‌های تاریخی حاصل می‌شود الگوی پیش رو برای تحلیل تاریخی متفاوت از شهر عصر صفوی است. در صفحات آتی تلاش خواهد شد به تدریج لایه‌های عمیق ساختاری نهفته در پس فکت‌های تاریخی که خصلتی نظری دارند مورد شناسایی قرار گیرد. همچنین با تأثیرپذیری از این گزاره آلتوسری که «واقعیت امری پیچیده و در حقیقت ساختاری از ساختارهاست»، مفهوم «مفصل‌بندی» در تحلیل واقعیت‌های تاریخی عصر صفوی به کرات مورد استفاده قرار گرفته تا مانع ساده‌سازی واقعیت تاریخی گردد. حال، به بررسی فکت‌های تاریخی مربوط به شهر عصر صفوی می‌پردازیم تا لایه‌های ساختاری نهفته در پس این فکت‌ها مورد شناسایی قرار گیرند.

مروری بر تاریخ اقتصادی اجتماعات شهری ایران عصر صفوی حاکی از آن است که در این اجتماعات، کالاهای بسیاری تولید شده و گروه‌های شغلی و صنفی بسیاری وجود داشت (شاردن، ۱۳۷۴؛ ال‌تاریوس، ۱۳۶۳). در چنین اجتماعاتی، بازارها، بازارچه‌ها و کاروانسراها محل اصلی تولید شهری و مبادله کالا به‌شمار می‌رفتند، که در آن‌ها تولید دستی و فروش آن اساس اقتصاد شهری آن دوره تاریخی را شکل می‌داد. هر صنفی از صنعت‌گران و فروشندگان، بخشی از این بازارها و یا تعدادی از کاروانسراها را به خود اختصاص داده بودند و به‌همین دلیل هر کاروانسرا یا هر بخشی از بازار یا بازارچه نام صنف خاصی بر خود داشت. بازار جواهرفروشان و زرگران، بازار صحافان، بازار سراجان، زین‌سازان، حلاجان و خراطان و کاروانسراهای برنج‌فروشان، لندنی‌فروشان نمونه‌هایی از بازارها و کاروانسراهای مهم آن عصر در شهر اصفهان بود (نگاه کنید به: شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۳۹۵-۱۴۴۴). محل‌های مورد بحث، محل حضور تولیدکنندگان در قالب فروشندگان و محل فعالیت تاجران شهری به‌عنوان عاملان مبادله بود. منطق فعالیت فعالان اقتصادی در چنین اقتصادهایی، مبادله کالاهای تولیدی با پول برای فراهم‌سازی مواد مورد نیاز برای مصرف و تولید مجدد

بود، که در کنار خود نظامی از مبادله به‌وجود آورده بود؛ نظامی از مبادله که در آن

تاجران بازارهای داخلی نقشی اساسی داشتند. در واقع، در اقتصادهای شهری عصر صفویه، فعالیت‌های تولیدی اساساً در جهت برآورده‌سازی «ارزش‌های مصرفی واقعی» صورت می‌گرفت، نه در جهت کسب «ارزش‌های مبادله‌ای». البته، این به معنای عدم وجود نظام مبادله در اقتصاد شهری آن عصر نبود، بلکه چنین نظام مبادله‌ای وجود داشت، ولی آن در خدمت مبادله «ارزش‌های مصرفی واقعی» در قالب ارزش‌های مبادله‌ای بود. این نکته‌ای محوری است که اقتصادهای شهری عصر صفوی را از اقتصادهای پایاپای و اقتصادهای سرمایه‌دارانه متمایز می‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تمامی خصلت‌یابی‌های نظری فوق برای شیوه تولید خرده‌کالایی شهری، محدود به شرایطی است که در آن، این شیوه تولید به‌عنوان شیوه تولید مستقل، همراه با نظام مبادله‌ای مرتبط، در اجتماع‌های شهری ایران پیش‌اسرمایه‌داری وجود داشت. در واقع، وصف نظری فوق بیشتر با ویژگی‌های اجتماع‌های شهری ایران در سده نخست حاکمیت صفویان انطباق دارد، چراکه در آن عصر هنوز کاپیتالیسم بازرگانی و سرمایه خارجی در بازارهای داخلی حضور جدی نیافته و شیوه تولید خرده‌کالایی شهری را تحت‌تأثیر قرار نداده بودند.

در مقابل، سده دوم حاکمیت صفویان، یعنی از زمان تثبیت سلطنت شاه‌عباس اول تا فروپاشی سلسله صفوی، دوره حضور سرمایه‌های خارجی در قالب کمپانی‌های هند شرقی هلند، انگلستان و فرانسه و بازرگانان خارجی در بازارهای داخلی ایران بود (شاردن، ۱۳۷۴، ج: ۴-۱۳۹۵-۱۴۴۴؛ فوران، ۱۳۷۷؛ استینزگاد، ۱۹۷۴). در حقیقت، دوره مورد بحث دوره مفصل‌بندی کاپیتالیسم بازرگانی با تولید خرده‌کالایی شهری به‌شمار می‌رود، که تحت‌تأثیر این مفصل‌بندی، برخی خصلت‌یابی‌های نظری شیوه تولید خرده‌کالایی شهری دچار تغییرات جالب توجهی شد. این تغییر و تحولات تنها تحت‌تأثیر مفصل‌بندی این شیوه تولید با کاپیتالیسم بین‌المللی نبود، بلکه اتکا حاکمیت سیاسی به درآمدهای این شیوه تولید به‌عنوان منبع اصلی درآمدهای دولت و شاه، علت اصلی پویایی‌های تکاملی این شیوه تولید در سده دوم حاکمیت شاهان صفوی بود. ذکر این نکته حایز اهمیت است که شاه، دربار و بزرگان کشوری و لشکری به‌عنوان طبقه اجتماعی فرادست، نقش فعالی در مفصل‌بندی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری با کاپیتالیسم بازرگانی داشتند.

در هر حال، سده دوم حاکمیت صفویان تا اضمحلال این سلسله در سال ۱۷۲۲ میلادی، سال‌های اوج اقتصاد خرده‌کالایی شهری بود. در شناسایی خصلت‌یابی‌های جامعه و اقتصاد شهری در این دوره، باید آن را در ارتباط با سرمایه داخلی و خارجی و با توجه به تأثیرپذیری‌های آن از احتسابات سرمایه مورد تحلیل قرار داد. تجارت گسترده داخلی و خارجی در این دوره، تأثیر جالب توجهی بر شیوه تولید خرده‌کالایی شهری و منطق‌های درونی آن گذاشت. شاه‌عباس اول و شاهان بعد از او به همراه امیران لشکری و کشوری، از طریق تأسیس بازارها و کاروانسراها به گونه‌ای دوگانه هم از رشد تولید خرده‌کالایی و هم از رشد تجارت داخلی حمایت کردند. نتیجه این امر، شکل‌گیری «سرمایه داخلی» و خصلت «عام» یافتن نسبی آن، همگام با رشد تولید خرده‌کالایی در مراکز شهری بود، که به تدریج باعث شد تا شرایط بازار و احتساباتی که در منطق مبادله تجاری وجود داشت بر شیوه تولید خرده‌کالایی شهری اثر بگذارد؛ لیکن این امر به معنای اضمحلال تدریجی این شیوه تولید و جایگزینی آن با تولید سرمایه‌دارانه

یا استحاله آن به تولید سرمایه‌دارانه نبود. آن، تنها دلالت بر نوعی مفصل‌بندی، و تابعیت تولید خرده‌کالایی شهری از سرمایه داشت. البته، ذکر این نکته حایز اهمیت است که در شرایط مورد بحث، تأثیرگذاری سرمایه بر بخش‌های مختلف شیوه تولید خرده‌کالایی شهری متفاوت بود، لیکن یک تأثیرگذاری عام قابل مشاهده بود: ارزش‌های مبادله‌ای مواد اولیه و کالاهای تولید شده در این شیوه تولید، فعال شده و تحت تأثیر فرازونشیب‌های بازار قرار می‌گرفتند. در واقع، حرکتی تدریجی به سوی تابعیت این شیوه تولید از سرمایه کاپیتالیستی در حال شکل‌گیری بود؛ ولی این تابعیت در عین «عدم تابعیت رسمی و واقعی کار از سرمایه» در درون اقتصاد خرده‌کالایی شهری به‌عنوان منطبق درونی این شیوه تولید صورت می‌گرفت. به عبارتی، مراحل آغازین «فرایند کالایی شدن عام» همگام با رشد تولید خرده‌کالایی در مراکز شهری ایران عصر صفوی در حال ظهور بود و این نکته‌ای اساسی است که از این پس بدان می‌پردازیم.

شکل‌گیری سرمایه داخلی و رشد و گسترش آن در مراکز شهری ایران عصر صفوی، عملاً در ارتباط با سرمایه خارجی قرار داشت (فریر، ۱۳۸۰: ۲۳۷، ۲۳۰ و ۲۲۴). بررسی سده نخست حاکمیت صفویان حاکی از آن است که در سده مورد بحث نیز سرمایه خارجی، سرمایه داخلی را تا حدودی تشویق می‌نمود تا کالاهای تولید شده در اقتصاد خرده‌کالایی شهری را به بیرون از مرزهای کشور انتقال دهد (فریر، ۱۳۸۰: ۲۲۰-۲۲۱)؛ لیکن ساختار ایلپاتی دولت و حاکمیت دولت ایلپا قزلباش برکلیت شکل‌بندی اجتماعی ایران آن سده، مانع عمده این امر بود. جنگ‌های پی‌درپی صفویان با ترکان عثمانی، مسیر اصلی تجارت و امتزاج سرمایه داخلی با سرمایه خارجی را دچار اختلال کرده و عملاً تجارت را بسیار مشکل می‌نمود. با تغییرات به‌وجود آمده در سطح سیاسی و با ساختار شکنی شاه‌عباس اول از دولت صفویان، سیاست صلح با عثمانی‌ها در پیش گرفته شد، که نتیجه آن تقویت سطح اقتصادی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری بود.

رشد و گسترش سطح اقتصادی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری در سده دوم حاکمیت صفویان، تنها تحت تأثیر پی‌گیری سیاست صلح با عثمانی‌ها نبود؛ آن بیشتر تحت تأثیر نیازمندی‌های اقتصادی دولت متمرکز صفویان جهت مدیریت سیاسی منطقه سرزمینی ایران بود. به عبارتی صریح‌تر، درآمد حاصله از رشد و گسترش تولید خرده‌کالایی شهری منبع اصلی تأمین نیازمندی‌های اقتصادی دولت متمرکز بوروکراتی بود که جایگزین دولت غیر متمرکز ایلپاتی سده نخست می‌شد. دولت مورد بحث که در تقابل با دولت ایلپاتی سده نخست و مشکلات ناشی از مدیریت غیر متمرکز و ایلپاتی سرزمین شکل گرفته بود، هزینه بوروکراسی گسترده و ارتش متمرکز خود را عمدتاً از درآمدهای حاصله از تولید خرده‌کالایی شهری و

مفصل‌بندی آن با اقتصادهای روستایی و شهری تأمین می‌کرد.^۴

این دولت، با چنین رویکردی، علاوه بر تسهیل امر تجارت در غرب و شمال غربی ایران، مسیر جنوب را نیز بر در تجارت گشود تا سرمایه داخلی در سایه سرمایه خارجی و در نتیجه واسطگی بین تولیدکنندگان خرده‌کالایی شهری و سرمایه‌داران خارجی رشد کند. در چنین شرایطی، به تدریج بخشی از تولیدکنندگان اقتصاد خرده‌کالایی شهری کالاهای شان را برای عرضه به تاجران داخلی تولید می‌کردند و آن‌ها بخشی از این تولیدات را در بازار داخلی و بخشی را در بازارهای خارجی (به واسطه سرمایه‌داران خارجی) به فروش می‌رساندند (نگاه کنید به: فریر، ۱۳۸۰: ۲۱۹-۲۴۰). نکته جالب توجه آن‌که طی زمانی که تولیدات خرده‌کالایی شهری تحت تأثیر بازارهای فروش خارجی رشد و گسترش قابل توجهی داشت، بخش بزرگی از واردات به سوی واردات مواد اولیه سوق یافت. این مواد اولیه، مصالح اصلی برای بسیاری از صنایع شهری ایران بود (نگاه کنید به: فریر، ۱۳۸۰: ۲۳۹-۲۴۰). نتیجه فرایندهای فوق، شکل‌گیری تدریجی «سرمایه» بود که به تدریج خصلتی «عام» می‌یافت. در واقع، فرایندی از مفصل‌بندی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری و کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی (و نمایندگان آن‌ها در داخل) در حال ظهور بود. تأثیرات شکل‌گیری سرمایه در داخل و امتزاج آن با سرمایه خارجی و تسلط آن‌ها بر حداقل بخشی از تولید خرده‌کالایی شهری، پدیده‌ای جالب توجه بود. بازار به‌عنوان مکان سرمایه به تدریج در حال تحمیل منطق خاص خود بر تولیدکنندگان خرده‌کالایی شهری بود. حال دیگر، تولیدکنندگان اقتصاد خرده‌کالایی به تدریج هر آن‌چه را که در جریان تولید مصرف کرده بودند، در قیمت کالاهای تولیدی شان احتساب می‌کردند. در واقع، تغییری در حال ظهور بود و آن «کالایی شدن عام» بود. حال تولیدکنندگان تنها به فکر جایگزینی تولید نبودند، بلکه به تدریج به فکر گسترش تولید و حتی سرمایه‌اندوزی نیز بودند. این، به معنای آن بود که سرمایه‌داری تجاری در اتصال با این شیوه تولید به تدریج منطق خود را به هسته آن تزریق می‌کرد. نکته ظریف آن‌که، این



۴. مفهوم مفصل‌بندی، دلالت‌های ساختاری دارد و مانع از تلقی جوامع روستایی، عشایری و شهری به‌صورت اجتماع‌های مجزا و بیگانه از هم در تاریخ ایران است. هریک از این اجتماع‌های دارای سطوح‌سه‌گانه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک بودند، که در دوره‌های مختلف تاریخی به گونه‌ای خاص به یکدیگر چفت و بست یا مفصل‌بندی می‌شدند. این مفصل‌بندی که در سده نخست عصر صفوی، عمدتاً با برجستگی سطح سیاسی اجتماع‌های عشایری (در قالب ایلات قزلباش) و مدیریت ایلاتی و غیرمتمرکز کشور قابل شناسایی است، در سده دوم با کنار رفتن سطح سیاسی اجتماع‌های عشایری از مدیریت کشور، مدیریت متمرکز و بوروکراتیک کشور را به نمایش گذاشت.

به معنای تغییر تدریجی ماهیت شیوه تولید خرده‌کالایی به شیوه تولید سرمایه‌داری نبود، بلکه مفصل‌بندی جالب توجهی در حال شکل‌گیری بود. در واقع، با وجود آن‌که سرمایه خصلتی نسبتاً عام می‌یافت، ولی هنوز در داخل شیوه تولید خرده‌کالایی شهری «کار» خصلتی عام نداشت و کاملاً در مقابل سرمایه مقاومت می‌کرد. به عبارتی دقیق‌تر، «نیروی کار به‌کار گرفته شده در اقتصاد خرده‌کالایی شهری» توسط سرمایه خریداری نمی‌شد، بلکه این کالای تولید شده توسط همان کار بود که از سوی سرمایه خریداری می‌شد. همین نکته ظریف، منطبق اصلی مفصل‌بندی و همزیستی دو شیوه تولید مورد بحث بود.

همان‌طوری که پیشتر ذکر شد، در ریشه‌یابی «فرایند کالایی شدن عام» که از سده دوم حاکمیت صفویان تا پایان حاکمیت آن‌ها با شتاب بیشتری صورت گرفت، باید به تأثیرات و اقدامات سطح سیاسی، «به‌عنوان سطح مسلط» توجه خاص نمود. شاه‌عباس اول و شاهان پس از وی (به‌ویژه شاه‌عباس دوم)، با احداث بازارها و کاروانسراها، رایج ساختن نظام مالیات و دریافت حق راهداری عملاً بخشی از عوامل تولید موجود در تولید خرده‌کالایی را کالایی ساختند: برای مثال تولیدکنندگان فعال در بازارها و کاروانسراهای خاص که تحت تملک شاه یا درباریان یا افراد متمول بودند، در ازای فعالیت در این مکان‌ها بخشی از درآمد خود را به شکل اجاره به مالکان این بناها می‌پرداختند. در واقع، در چنین شرایطی با وجود آن‌که بخش بزرگی از عوامل تولید در مالکیت تولیدکننده مستقیم بود و هنوز «کار» خصلتی خاص داشت، ولی بخشی از عوامل تولید «کالایی» شده بود. در واقع، در شرایط مورد بحث، تولید خرده‌کالایی در اقتصاد شهری، حاوی عناصر زیر بود:

الف: کار مازادی که در شکل اجاره و مالیات توسط سرمایه تصاحب می‌شد؛

ب: سرمایه‌گذاری فردی تولیدکنندگان خرده‌کالایی برای بازتولید ابزار تولیدشان؛

ج: آن‌چه که برای بازتولید قدرت کار تولیدکننده (گان) مستقیم [به‌عنوان نیروی کار] مورد نیاز بود.

در مواردی نیز تاجران داخلی، کار مازاد را در قالب «ارزش منعکس نشده در قیمت» تصاحب می‌کردند. آن‌ها اجناسی را با قیمت پایین‌تر خریداری می‌کردند و در جای دیگر یا زمانی دیگر با قیمتی بیشتر به فروش می‌رساندند.

تمامی مطالب فوق، گواه بر حاکمیت سرمایه بر شیوه تولید خرده‌کالایی شهری یا حداقل بر بخشی از آن بود. در چنین شرایطی، تمامی عوامل تولید و حتی نیروی کار موجود در اقتصاد خرده‌کالایی، بدون پولی شدن، به تدریج کالایی شده و ارزش مبادله‌ای می‌یافتند. به عبارت صریح‌تر، در حالی که هنوز هم در شیوه تولید خرده‌کالایی شهری آن عصر «کار» در مقابل

«تابعیت از سرمایه» (هم تابعیت رسمی و هم واقعی) مقاومت می‌کرد، ولی کار به شیوه‌ای متفاوت کالایی شده بود. در حقیقت، کالایی شدن کار بدون پولی شدن آن تحقق‌یافته بود و همین امر کلید فهم مفصل‌بندی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری با کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی است؛ چراکه اگر کالایی شدن کار در شکل پولی شدن‌اش تحقق می‌یافت، این امر دلالت بر خصلت «عام یافتن کار» در درون اقتصاد خرده‌کالایی داشت که به معنای اضمحلال تدریجی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری توسط کاپیتالیسم رسوخ یافته در داخل بود؛ و این در حالی است که قرائت ما از اقتصادهای شهری سده دوم حاکمیت صفویان تا پایان این سلسله، رشد تولید خرده‌کالایی شهری، در عین رسوخ کاپیتالیسم بیرونی در داخل و مفصل‌بندی با تولید خرده‌کالایی شهری است. کالایی شدن کار بدون پولی شدن آن، هم نماد عدم تابعیت رسمی کار از سرمایه، و به عبارتی نشانه حضور و وجود شیوه تولید خرده‌کالایی شهری و عدم اضمحلال آن توسط سرمایه، و هم نماد همزیستی سرمایه با شیوه تولید خرده‌کالایی بود. سرمایه تنها محصولات تولید شده در اقتصاد خرده‌کالایی را می‌خرید نه کار موجد آن محصولات را. این امر به معنای از دست رفتن تدریجی آزادی تولیدکنندگان فعال در اقتصاد خرده‌کالایی شهری نیز بود. آن‌ها باید با توجه به خریدهای بازرگانان و با توجه به وضعیت بازار (و هدایت سرمایه) تولید می‌کردند.

رشد و توسعه سرمایه‌داری ممکن است بر تولیدکنندگان خرده‌کالایی فشار آورده و آن‌ها را مجبور به فعالیت در یک حوزه مشخص و در یک نوع کار خاص بکند: کاری که با آن، تولیدکنندگان خرده‌کالایی یک نوع کالا تولید کرده و آن‌را به بازرگانان سرمایه‌دار می‌فروشند و بدین واسطه به آن‌ها وابسته می‌شوند (شوالیه، ۱۹۸۲: ۱۶۳).

بررسی‌ها حاکی از آن است که در دوره مورد بحث بخش‌های مختلف اقتصاد خرده‌کالایی شهری به میزان‌های متفاوت تحت تأثیر سرمایه داخلی و خارجی قرار داشتند. بخش‌هایی از اقتصاد خرده‌کالایی شهری که به شدت تحت سلطه سرمایه قرار گرفته بودند، آن بخش‌هایی بودند که عمدتاً محصولات مورد نیاز بازارهای بین‌المللی را تولید می‌کردند. کمپانی‌های هند شرقی انگلستان، هلند و فرانسه و دیگر تجار بزرگ خارجی فعال در داخل ایران آن عصر، به همراه «هم‌سفره‌های داخلی آن‌ها» (بیشتر تجار ارمنی) سازمان‌دهندگان اصلی به بخش‌های بزرگی از اقتصاد خرده‌کالایی شهری بودند (شاردن، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۴۴۴ و ۱۳۵۴: ۱۵۶۹؛ کرویس، ۱۳۸۰: ۳۹۰ و ۳۹۷). مطالب فوق دلالت بر آن دارد که در آن عصر، حضور سرمایه و اتصال آن با تولید

خرده‌کالایی شهری و تسلط آن بر شیوه تولید مورد بحث، بر واقعیتی متناقض دلالت دارد. آن از سویی به دلیل باز کردن بازارهای خارجی به روی محصولات تولید شده در اقتصاد خرده‌کالایی شهری و همچنین به دلیل رشد و گسترش بازارهای داخلی، تولید خرده‌کالایی شهری را به شدت تقویت کرده و باعث رشد و گسترش آن می‌شد و از سویی نیز به دلیل ایجاد رابطه نابرابر با تولید خرده‌کالایی شهری، ارزش اضافی تولید شده در آن بخش را تصاحب می‌کرد، بدون آن‌که در مالکیت حقوقی تولیدکنندگان فعال در آن بخش بر ابزار تولیدشان خللی ایجاد کند. این امر با خرید محصولات تولید شده در اقتصاد خرده‌کالایی شهری و نه خرید نیروی کار فعال در آن بخش صورت می‌گرفت. در واقع، با وجود تحت سیطره سرمایه در آمدن شیوه تولید خرده‌کالایی، هنوز «کار مطلق» در درون آن شیوه تولید ظاهر نگشته بود. در چنین شرایطی نیروی کار در معرض احتساب هزینه / سود مطلق قرار نمی‌گرفت؛ چیزی که دقیقاً در اقتصادهای شهری عصر صفوی — حتی در زمان اوج — قابل مشاهده بود. در حقیقت، هنوز «تابعیت رسمی کار از سرمایه» ظاهر نشده بود.

در تحلیل عمیق‌تر مفصل‌بندی کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی و نمایندگان داخلی آن‌ها با شیوه تولید خرده‌کالایی شهری، که از سده دوم حاکمیت صفویان ظاهر گشت، باید به شکل خاصی از «تابعیت کار از سرمایه» اشاره کرد که با توجه به آراء آلتوسر و پولانتزاس (آلتوسر و بالیبار، ۱۹۷۵؛ پولانتزاس، ۱۹۷۸) نمایان می‌شود. این در حالی است که به دفعات در صفحات پیش ویزگی اصلی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری در دوره مورد بحث و حتی در دوره‌های قبل‌تر را «عدم تابعیت رسمی و واقعی کار از سرمایه» عنوان کردیم. حال نیز مجدداً نکته فوق را تأیید می‌نماییم، لیکن با بهره‌گیری از نگاه آلتوسر و پولانتزاس بین مکانیزم‌های اقتصادی و حقوقی تابعیت تمایز قایل می‌شویم. در این صورت، شکل جدیدی از تابعیت نمایان می‌شود: **تابعیت اقتصادی در عین عدم تابعیت حقوقی.**

با چنین نگاهی، نیروی کار تولیدکننده فعال در اقتصاد خرده‌کالایی شهری عملاً تابعی از سرمایه شده بود، هرچند که مستقیماً توسط سرمایه خریداری نشده و هرگز وارد حوزه گردش حقوقی نمی‌شد. جنس این تابعیت، نه تابعیت حقوقی، بلکه تابعیت اقتصادی بود. همان‌طوری که پیشتر ذکر شد، از زمان حضور سرمایه خارجی و داخلی در عرصه بازار داخلی، تولیدکنندگان فعال در اقتصاد خرده‌کالایی شهری به تدریج در خدمت سرمایه داخلی و خارجی قرار گرفتند. در حقیقت، نیروی کار این تولیدکنندگان **کالایی** شده بود، بدون این‌که خریداری شود. به عبارت دیگر، در شرایط سلطه سرمایه بر شیوه تولید خرده‌کالایی، کالایی شدن نیروی کار به شکل غیرمستقیم و بدون خریداری نیروی کار، و تنها به واسطه خریداری محصولات

صورت می‌گرفت. پس، از زاویه فوق عملاً تابعیت کار از سرمایه حادث شده بود، لیکن نه در شکل رایج آن. در چنین شرایطی، یعنی در شرایط «تقارن تابعیت اقتصادی با عدم تابعیت حقوقی کار از سرمایه»، بازار به‌عنوان تجسم سرمایه کارکردی متفاوت می‌یافت. آن دیگر نماد منطق کالا-پول — کالا نبود بلکه به تدریج منطق پول-کالا-کالا-پول را به نمایش می‌گذاشت. بازارهای اصفهان، تبریز و دیگر شهرهای بزرگ آن عصر مملو از تاجران قدرتمند داخلی و خارجی‌ای بود که به واسطه منطق مورد بحث، ثروت‌های کلانی اندوخته بودند (کرویس، ۱۳۸۰: ۲۵۱؛ فوران، ۱۳۷۷ و استینزگاد، ۱۹۷۴). در واقع، بازارهای سده دوم عصر صفوی که بر آن سرمایه حاکم شده بود، دیگر محل صرف عرضه محصولات خرده‌کالایی شهری و تأمین نیازمندی‌های تولیدی و مصرفی تولیدکنندگان آن محصولات نبود، بلکه محل استثمار تولیدکنندگان مذکور توسط سرمایه نیز بود. استحصال مازاد تولید شده توسط تولیدکنندگان فوق از جانب سرمایه — یا همان استثمار — دقیقاً زمانی حادث می‌شد که تولیدکنندگان مذکور مجبور می‌شدند از حوزه و فضای گردش سرمایه و کالا بگذرند. کاروانسراها، بازارها و بازارچه‌هایی که تحت مالکیت شاهان، درباریان، نزدیکان شاهان و افراد ثروتمند قرار داشتند و سرمایه‌دارانی که در این مکان‌ها به خرید و فروش کالا می‌پرداختند، نماد جریان استثمار تولیدکنندگان فعال در اقتصاد خرده‌کالایی شهری توسط سرمایه داخلی و یا خارجی و یا هر دو بودند.

... نیروی کار کارکن خودشاغل می‌تواند کالایی شده و به گونه‌ای مؤثر مورد استثمار قرار گیرد، البته این امر زمانی حادث می‌شود که وی در معرض نیروهای غارت‌گر سرمایه که بر بازار حاکم شده‌اند، قرار گیرد. در این حالت، وی عملاً ابزار مصرف (شخصی و تولیدی) اش را از بازار تأمین کرده و در مقابل، محصولات اش (یا همان یک بخشی از نیروی کارش) را در بازار می‌فروشد. در واقع، تسلط رسمی سرمایه بر کار می‌تواند بدون فروش حقوقی نیروی کار کارکن به سرمایه ظاهر شود. به عبارت دیگر، «تابعیت رسمی» از جایی قالب عملی به خود می‌گیرد که فرایند گردش سرمایه‌دارانه و تولید سرمایه‌دارانه، «پیش شرط تولید» برای فرد کارکن خودشاغل شود (مارکس، ۱۹۷۶: ۹۵۲؛ شوالیه، ۱۹۸۲: ۱۶۴).

در این جا تناقضی اساسی ظاهر می‌گردد: همراهی پدیده «استثمار تولیدکنندگان فعال در اقتصاد خرده‌کالایی شهری توسط سرمایه» با پدیده «رشد شیوه تولید خرده‌کالایی شهری». در تبیین این تناقض باید خاطر نشان ساخت که «سرمایه» هم‌زمان با استثمار تولیدکنندگان مورد

بحث، بازارهای بسیاری را به روی آنها می‌گشود. در واقع، دو پدیده «گشایش بازارها توسط سرمایه» و «استثمار فعالان اقتصادی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری» امری هم‌زمان بوده و به یکدیگر وابسته بود. یعنی بدون حضور سرمایه، بازارهایی برای فروش محصولات خرده‌کالایی شهری ایجاد نمی‌شد و در عین حال سرمایه نیز به دنبال استحصال ارزش اضافی از بخش خرده‌کالایی شهری بود. به عبارتی، نوع خاصی از مفصل‌بندی کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی و شیوه تولید خرده‌کالایی شهری ظاهر شده بود، که از آن هر دو شیوه تولید منتفع می‌شدند (نگاه کنید به: شاردن، ۱۳۷۴، ۱۳۴۵، ۱۳۳۶). نماد این مفصل‌بندی، «خرید کالای تولید شده در حوزه شیوه تولید خرده‌کالایی شهری توسط سرمایه» یا همان کالایی شدن نیروی کار و عینی شدن ارزش مبادله‌ای آن بدون پولی شدن «واقعی» نیروی کار بود. مارکس این نکته را با ظرافت تمام مورد توجه قرار داده و حتی مسیر احتمالی این فرایند و علل «تر و خشک کردن» شیوه‌های تولیدی پیش‌سرمایه‌داری توسط شیوه تولید سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار داده است:

... سرمایه‌دار [تاجر] با خرید محصولات تولیدی [یعنی محصولات کارکن فعال در اقتصاد پیش‌سرمایه‌داری] کار او را می‌خرد. به زودی، کار او محدود به تولید «ارزش مبادله‌ای» می‌شود. این ارزش مبادله‌ای حاکی از آن است که از این پس آن‌ها برای زنده‌مانی باید کل کارشان را با پول مبادله کنند. بنابراین، آن‌ها تحت فرمان سرمایه‌دار، [تاجر] قرار می‌گیرند و نهایتاً حتی این خط بصر صورت می‌گیرد که آن‌ها نیستند که کالاهایی به تاجر می‌فروشند بلکه این تاجر است که از آن‌ها کالا می‌خرد. فرد سرمایه‌دار کار آن‌ها را خریده و مالکیت آن‌ها را در اختیار می‌گیرد. این خرید کار و تصاحب مالکیت، نخست در قالب خرید محصولات [تولیدی آن‌ها]. (و سپس به زودی در قالب خرید و مالکیت ابزار تولید آن‌ها ظاهر می‌شود. شکلی دیگر نیز ممکن است ظاهر شود و آن عدم تصاحب ابزار تولیدی توسط سرمایه‌داران و واگذاری مالکیت ابزار تولیدی به عنوان دارایی کاذب به تولیدکنندگان فعال در اقتصادهای پیش‌سرمایه‌داری است تا هزینه تولید برای سرمایه‌داران کاهش یابد (مارکس، ۱۹۷۳: ۵۱۰).

بررسی تحلیلی اقتصادهای شهری عصر صفویه به‌ویژه از دوره شاه‌عباس اول به بعد، حاکی از آن است که مفصل‌بندی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری و کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی تنها تا مرحله خرید کالا پیش رفت. با عنایت به این نکته، کاپیتالیسم هیچ‌گاه در ایران عصر صفوی میل به جانمایی به جای شیوه‌های تولیدی پیش‌سرمایه‌داری — به‌ویژه شیوه تولید خرده‌کالایی شهری — نداشت. آن تنها به دنبال ایجاد مفصل‌بندی با این شیوه‌های تولید بود تا ارزش اضافی

آن بخش‌ها را با کمترین میزان هزینه بیرون کشیده و به اروپا منتقل سازد و در جهت رشد کاپیتالیسم و روابط تولیدی آن در اروپا به کار گیرد.

تحلیل‌هایی که تاکنون ارائه شد بیشتر مربوط به بخش غیردولتی اقتصاد شهری بود. علاوه بر بخش غیر دولتی، بخش تحت مدیریت دربار، نیز، از بخش‌های مهم اقتصاد شهری عصر صفویه متأخر به‌شمار می‌رفت. البته ذکر این نکته حایز اهمیت است که مراد از بخش تحت مدیریت دولت (= دربار) به معنای بخش عمومی نیست، بلکه مراد کارگاه‌های سلطنتی‌ای است که برای شاه محصولات مختلف تولید می‌کردند. چگونگی فعالیت اقتصادی این کارگاه‌ها، شاغلین آن‌ها، درآمدهای شاغلین این کارگاه‌ها، محصولات تولیدی آن‌ها، میزان مزد و سایر ویژگی‌های این کارگاه‌ها در سفرنامه‌های به‌جای مانده از آن عصر به تفصیل توصیف شده است (نگاه کنید به: شاردن، ۱۳۷۴، ج: ۴-۲-۱۴۲۱) و ما به جای توصیف موارد فوق به تحلیل منطقی درونی این بخش از اقتصاد شهری عصر صفویه می‌پردازیم.

شواهد تاریخی ارائه شده درخصوص این کارگاه‌ها حاکی از آن است که این مراکز اقتصادی دو نوع ارزش تولید می‌کردند: ارزش مصرفی که در جهت نیازمندی‌های شاه و دربار بود و ارزش مبادله‌ای که برای صدور به بازارهای بین‌المللی (و ندرتاً برای بازارهای داخلی) تولید می‌شد (شاردن، ۱۳۷۴، ج: ۴-۱۵۰۹ و ۴۲۱؛ ویتتر، ۱۳۸۰: ۳۰۲). محصولات صادراتی تقریباً در اکثر زمینه‌ها کیفیتی مناسب داشته و تقاضاهای بسیاری برای آن‌ها در بازارهای جهانی وجود داشت. کارگاه‌های مورد بحث و منطبق مدیریت و تولیدی آن‌ها، تنها در خدمت تولید بهترین کالاها و محصولات یا برای بازارهای بین‌المللی و یا برای طبقه سیاسی نوظهور بود. بنابراین، در هر حال این کارگاه‌ها در خدمت مستقیم و یا غیرمستقیم مفصل‌بندی مورد بحث بود. خدمت مستقیم آن، تولید کالاها برای فروش در بازارهای بین‌المللی و خدمت غیرمستقیم آن، تولید کالاها برای طبقه سیاسی منتفع از روابط با کاپیتالیسم بود. به همین اعتبار، خدمت مستقیم آن حکایت از استثمار شاغلین در این کارگاه‌ها توسط سرمایه خارجی البته با واسطه‌گری دربار-داشته و خدمت غیرمستقیم آن نشانه استثمار افراد مذکور، به گونه‌ای مستقیم، توسط شاه و دربار بود. بررسی کم و کیف این کارگاه‌ها حاکی از آن است که آن‌ها بخشی از اقتصاد خرده‌کالایی شهری تحت حاکمیت سرمایه (داخلی و خارجی) بودند، چراکه هنوز هم در آن‌ها این «محصول کار» بود که خریداری می‌شد، نه خود نیروی کار. در واقع، شناسایی این کارگاه‌ها به‌عنوان بخشی از شیوه تولید خرده‌کالایی، تنها در گرو فهم رابطه آن شیوه تولید با کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی و تسلط سرمایه خارجی بر آن شیوه تولید است. در حقیقت، تسلط کاپیتالیسم بازرگانی بر شیوه تولید خرده‌کالایی شهری در بخش اقتصاد شهری دولتی، خود را در قالب ظهور کارگاه‌های

سلطنتی نمایان می‌سازد. «تسلط» مورد بحث در قالب کارگاه‌های سلطنتی، دلالت بر این امر دارد که از زمان شاه‌عباس اول، در این کارگاه‌ها، تابعیت کار از سرمایه تجاری شکل جدیدی به خود گرفت. در حالی که در بخش‌های غیردولتی، این تابعیت که تنها در شکل تابعیت اقتصادی و عدم تابعیت حقوقی ظاهر شده بود، در بخش دولتی (= کارگاه‌های سلطنتی) نشانه‌هایی از تابعیت حقوقی نیز ظاهر شد. لیکن این تابعیت حقوقی همانند تابعیت حقوقی در نظام سرمایه‌داری نبود: کارگر مستخدم شاه در این کارگاه‌ها، سالیانه و آن‌هم نه نقداً بلکه جنسی و در قالب حواله مزد می‌گرفت. او می‌توانست در ایام نبودِ کار در کارگاه‌ها، به کار در خانه و بیرون از کارگاه‌ها (البته به شکل موقت) مبادرت ورزد، هرچند که شاه در ایام بیکاری نیز به او مزد می‌پرداخت (شاردن، ۱۳۴۵: ۱-۳). شاغلین این کارگاه‌ها، افرادی ماهر و زبردست بودند و این نشان‌گر آن بود که هنوز کار خصلتی خاص داشت. در حقیقت، نظام مبادله‌ای که ارزش اضافی را از بخش غیردولتی اقتصاد خرده‌کالایی شهری به نفع سرمایه (داخلی و خارجی) بیرون می‌کشید، در این کارگاه‌ها حذف شده بود و این استحصال مازاد و استثمار شکلی مستقیم‌تر و در قالب نوعی تابعیت حقوقی ظاهر شده بود. با تمام این اوصاف، در این کارگاه‌ها، هنوز هم محصول تولیدی کارگران و نه کار کارگران خریداری می‌شد و تمامی مکانیزم‌های مدیریتی حاکم بر این کارگاه‌ها معطوف به «تولید کالای برتر» و نه تولید انبوه بود. به همین اعتبار، هنوز هم کار از سرمایه تابعیت کامل نمی‌نمود؛ هرچند که تابعیت شکلی پیچیده و جدید به‌خود گرفته بود. این نوع از تابعیت، با پیچیدگی‌ها و شکل خاص‌اش، تنها نماد نوع خاصی از مفصل‌بندی بخشی از اقتصاد خرده‌کالایی شهری و کاپیتالیسم تجاری بین‌المللی بود. نکته فوق نکته‌ای بسیار ظریف و موشکافانه است، چراکه ظهور تابعیت حقوقی (که بخش بیرونی و ظاهری تابعیت است) می‌تواند هر فرد را دچار این شبهه کند که به تدریج شیوه تولید خرده‌کالایی شهری (بخش دولتی آن) جای خود را به اشکال اولیه تولید سرمایه‌دارانه می‌دهد، در حالی که همان‌گونه که گفته شد هنوز کار عام و تا حدود زیادی سرمایه عام شکل نگرفته بودند. به همین دلیل، در چنین شرایطی کار مزدبگیری نیز به‌طور تمام و کمال ظاهر نمی‌شد بلکه به گونه‌ای که در سطور فوق ذکر شد پدیدار می‌شد: کاری که ظاهراً مزدبگیرانه بود ولی در حقیقت، مزد دریافتی نه در ازای کار بلکه در ازای محصول تولیدی ارائه می‌شد. در واقع، به دلیل حذف نظام مبادله‌ای استخراج ارزش اضافی (به واسطه خرید کالا)، تابعیت حقوقی (البته به گونه‌ای خاص) نمایان می‌شد. بنابراین مجدداً و با تأکید یادآوری می‌شود که کارگاه‌های سلطنتی و شاهانه را نباید اشکال اولیه تولید سرمایه‌دارانه قلمداد کرد، بلکه این کارگاه‌ها را باید نماد

همزیستی و مفصل‌بندی بخش دولتی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری با کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی دانست. با عنایت به نکات فوق، کارگران شاه در کارگاه‌های سلطنتی، به‌عنوان تولیدکنندگان اقتصاد خرده‌کالایی، تحت استعمار شاه و مجموعه دربار قرار می‌گرفتند. ارزش مبادله‌ای تولید شده توسط آن‌ها توسط مجموعه فوق تصاحب شده و در جریان مبادله با سرمایه‌داران (تاجران) خارجی آزاد می‌شد، که بخشی از آن به خزانه دولت و شاه و بخشی نیز به جیب سرمایه‌داران (تاجران) خارجی روانه می‌شد. در حقیقت، شاه و دربار با بنا ساختن این کارگاه‌ها، که کارکرد حذف بازار مبادله‌ای استحصال ارزش اضافی را داشت، دست دیگران (یعنی سرمایه‌داران داخلی) را از تصاحب ارزش اضافی تولید شده در بخشی از اقتصاد خرده‌کالایی کوتاه می‌کردند. این به معنای انحصار در بخشی از اقتصاد خرده‌کالایی شهری بود، به‌ویژه آن بخشی که در ارتباط با کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی قرار می‌گرفت. در بخش‌هایی از اقتصاد خرده‌کالایی که تحت انحصار دولت نبود، ارزش اضافی توسط سرمایه‌داران (تاجران) داخلی استحصال می‌شد. آن‌ها با بازاریابی و انتقال کالاها به بخش‌های مختلف و برخی از آن‌ها به خارج از کشور، ارزش اضافی آزاد شده در نتیجه این دادوستدها را به خود اختصاص می‌دادند. آن‌ها مالک ارزش اضافی‌ای می‌شدند که توسط تولیدکنندگان اقتصادی فعال در اقتصاد خرده‌کالایی شهری تولید شده بود. با تمام این اوصاف، به‌دلیل انحصار صادرات برخی محصولات — مانند ابریشم — از جانب شاه، این سرمایه‌داران (تاجران) در مقایسه با شاه به‌عنوان یک تاجر، جایگاهی به مراتب نازل‌تر داشتند.

ساختار اجتماعی اقتصاد خرده‌کالایی شهری

منطق اقتصادی تولید خرده‌کالایی شهری و مفصل‌بندی آن با کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی، ساختارهای اجتماعی‌ای را تولید می‌کرد که شاه و دربار و بزرگان لشکری و کشوری را در بالاترین مراتب اجتماعی اقتصادی و سیاسی قرار می‌داد. در این بین، موقعیت شاه به‌عنوان رئیس دولت و نه به‌عنوان یک شخص، استثنایی بود. او مدیریت کلان اقتصاد خرده‌کالایی شهری و نحوه مفصل‌بندی آن با اقتصاد کاپیتالیستی بازرگانی بین‌المللی را در دست داشت. بعد از او، بزرگان دربار و امیران و صاحب‌منصبان دولتی و لشکری قرار داشتند که همگی بدنه سیاسی ایران عصر صفوی را شکل می‌دادند. آن‌ها، همانند شاه، با احداث کاروانسراها، بازارها و بازارچه‌ها مدیریت کلان اقتصاد شهری و تجارت وابسته به آن را در دست داشتند. درآمد حاصله از اجاره حجره‌های کاروانسراها، بازارها و بازارچه‌ها، به همراه فعالیت تجاری، قشر مورد بحث

را از دیگر قشرها و طبقات اقتصادی اجتماعی متمایز می‌کرد. البته، در این بین، جایگاه شاه بسیار والاتر از دیگر عناصر دولت بود. او، تنها ارزش اضافی تولید شده در کارگاه‌های سلطنتی را تصاحب نمی‌کرد، بلکه با اخذ مالیات و درآمدهای حاصله از سیستم راهداری گسترده، بخشی از ارزش اضافی تولید شده در کل اقتصاد شهری را نیز استحصال می‌کرد. مفصل‌بندی کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی با تولید خرده‌کالایی شهری، و در نتیجه رشد تولید خرده‌کالایی شهری در سایه تقاضاهای بین‌المللی، باعث می‌شد تا شاه بتواند با مالیات‌گیری، بخشی از ارزش اضافی مذکور را در قالب مالیات به خود و دولت اختصاص دهد. او از همه گروه‌های شغلی و اصناف مالیات می‌گرفت. این نظام مالیات‌گیری به‌مثابه مکانیزمی برای انتقال ارزش اضافی – حتی فعالیت‌های خدماتی شهری را نیز در بر می‌گرفت. قهوه‌خانه‌ها و حتی روسپی‌خانه‌ها نیز مالیات می‌دادند. با چنین توضیحاتی، نظام قشربندی موجود در جامعه شهری، کاملاً مشخص بود. شاه و دربار و مقامات عالی‌رتبه لشکری و کشوری در بالاترین مراتب اجتماعی قرار داشتند. کاخ‌ها و بناهای زیبا، بازارها، کاروانسراها، بازارچه‌ها و حمام‌های متعلق به این افراد، جایگاه اقتصادی اجتماعی این گروه را نشان می‌داد. جالب توجه آن‌که، طبقه مورد بحث با بازرگانان و کمپانی‌های بازرگانی خارجی روابط اقتصادی نزدیکی داشتند. شاردن این ارتباط را به شکلی نمادین، چنین گزارش می‌کند :

... رسم بر این بود که خان تازه (حاکم) وقتی در شهر و ولایتی آغاز به کار می‌کند، مطابق شأن خود هدایایی از کمپانی‌های مختلف بازرگانی دریافت و آنان را به نوبت به ضیافتی دعوت می‌کند (کرویس، ۱۳۸۰:۲۲۸).

... همان روز [پنجشنبه ۸ مارس ۱۶۷۴] حاکم جدید [بندرعباس] برای هلندی‌ها مجلس پذیرایی برپا کرده و اولین پذیرایی به افتخار آنان برپا شده بود، زیرا هدایای ایشان بسیار گرانبهاتر از انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بود. روز جمعه ۹ مارس نوبت میهمانی به افتخار انگلیسی‌ها بود... (کرویس، ۱۳۸۰:۲۲۹).

پس از طبقه اجتماعی مورد بحث، بازرگانان و تجار بزرگ جای داشتند. امکانات اقتصادی این گروه نیز قابل توجه بود، لیکن به پای دربار و شاه نمی‌رسید. در این دوره، یعنی از زمان شاه عباس اول تا اضمحلال دولت صفوی، بازرگانان و تاجران بزرگی، با استحصال ارزش اضافی تولید شده در اقتصاد خرده‌کالایی شهری و حتی در بخش روستایی، پدید آمدند. آن‌ها به حدی از رشد رسیدند که مستقیماً با کمپانی‌های خارجی وارد مذاکره شده و حتی توانستند انحصار ابریشم را از چنگ شاه بیرون آورند (گرگوریان، ۱۹۷۴). تاجران به‌عنوان یک گروه اقتصادی

اجتماعی، دسته بزرگی را شامل می‌شدند که تاجران بزرگ در بالاترین بخش آن جای داشتند. تاجران متوسط و کوچک که فعالیت‌های‌شان بیشتر معطوف به بازارهای داخلی بود در مراتب بعدی قرار داشتند، لیکن منطق سرمایه‌اندوزی آن‌ها همانند منطق تاجران بزرگ بود با این تفاوت که آن‌ها تنها از حوزه و فضای «داخلی» گردش کالا، ارزش اضافی تولید شده در بخش‌های دیگر را به نفع خود استحصال می‌کردند.

در کنار گروه اقتصادی اجتماعی بازرگانان و تجار، باید به نزول‌خوران نیز اشاره کرد،

چراکه منطق زنده‌مانی و ارتزاق این گروه اقتصادی، همانند تجار و بازرگانان، به مفصل‌بندی تولید خرده‌کالایی با کاپیتالیزم بازرگانی وابسته بود. آن‌ها از کالایی شدن عوامل تولید که در نتیجه این مفصل‌بندی به وجود آمده بود، سود جسته و در قالب «نزول» هزینه‌های عوامل تولید آن دسته از فعالان تولید خرده‌کالایی را که ناتوان از تأمین هزینه بودند، تأمین می‌کردند. در حقیقت، برخی از تولیدکنندگان فوق، به دلیل گذر از حوزه گردش کالا، اجباراً با نزول‌خوران مرتبط می‌شدند. بنابراین، گروه اقتصادی اجتماعی نزول‌خوران نیز نماد اجتماعی مفصل‌بندی مورد بحث بودند.

پس از کلیه گروه‌های اقتصادی اجتماعی‌ای که با استفاده از مفصل‌بندی شیوه‌های

تولید، بالاترین مراتب اقتصادی اجتماعی در جامعه شهری و کل شکل‌بندی اجتماعی

ایران عصر صفوی را کسب کرده بودند، گروه‌های اقتصادی اجتماعی داخل شیوه تولید خرده‌کالایی شهری قرار داشتند. همان‌طوری‌که پیشتر ذکر شد، بخش‌های مختلف این شیوه تولید به میزان‌های متفاوتی با سرمایه خارجی و سرمایه داخلی ادغام شده بودند و

همین میزان درجات مختلف اقتصادی اجتماعی در داخل آن شکل گرفته بود. صنعت‌گران و کارکنان کارگاه‌های سلطنتی — به‌ویژه استادان و هنرمندان بزرگ — بالاترین گروه‌های

اقتصادی اجتماعی داخل این شیوه تولید بودند. بعد از آن‌ها، دیگر کارکنان کارگاه‌های مذکور و پیشه‌وران، صنعت‌گران و صاحبان حرف بزرگی که با دولت ارتباطی نداشتند جای داشتند. محصولات تولید شده توسط این افراد، در بازارهای داخلی و خارجی قیمت بالاتری داشته و سود بیشتری را عاید تاجران می‌ساخت و به همین دلیل تقاضای بیشتری برای خرید آن‌ها وجود داشت. وجود تقاضا برای این تولیدات در بازارهای مورد بحث، در عین سودآوری بیشتر برای تاجران، برای تولیدکنندگان آن‌ها نیز سودآور بود و به همین دلیل مرتبه اقتصادی اجتماعی این افراد در سلسله‌مراتب و نظام قشربندی جایگاهی مناسب بود. آن‌ها بعد از سه قشر زیر قرار داشتند:

الف: شاه، دربار و صاحب‌منصبان لشکری و کشوری؛

ب: بازرگانان و تجار (از بازرگانان و تجار بزرگ گرفته تا متوسط و کوچک و نزول خواران)؛

ج: استادان، هنرمندان و صنعت‌گران بزرگ شاغل در کارگاه‌های سلطنتی.

پس از گروه اقتصادی اجتماعی «پیشه‌وران، صنعت‌گران و صاحبان حرف بزرگ»، پیشه‌وران، صنعت‌گران و صاحبان حرف متوسط و پایین دست قرار داشتند. فعالان اقتصادی مورد بحث، توانایی اجاره و فعالیت در میدان‌های بزرگ (همانند میدان شاه اصفهان) و همچنین بازارها و کاروانسراهای بزرگ را نداشته و عموماً در بازارچه‌ها و بازارها و کاروانسراهای حاشیه‌ای فعالیت می‌کردند. کیفیت محصولات تولیدی آن‌ها پایین‌تر بوده و قدرت رقابت با محصولات تولیدی توسط پیشه‌وران و صنعت‌گران و صاحبان حرف بزرگ را نداشت. این محصولات تنها در بازارهای داخلی خریدار داشته و به همین دلیل طرف اقتصادی این گروه اقتصادی اجتماعی، تاجران متوسط الحال و کوچک بودند که کالاهای تولیدی آن‌ها را به جاهای دیگر (بازارهای دیگر شهرها) انتقال می‌دادند. ذکر این نکته حایز اهمیت است که برخی از فعالان مذکور خود به شکل مستقیم کالاهای تولیدی خود را به مصرف‌کنندگان شهری و روستایی که به بازار مراجعه می‌کردند می‌فروختند.

پس از گروه‌های اقتصادی فوق‌الذکر، رده‌ها و سلسله‌مراتب گروه‌های اقتصادی اجتماعی پایین جامعه شهری قرار داشت. اینان دوره‌گردان بازارها، میدان‌ها و کاروانسراها و کسانی بودند که در این مراکز اقتصادی دست‌فروشی، حمالی و دیگر کارهای غیرتخصصی انجام می‌دادند. آن‌ها نه توانایی و تخصص خاص داشته و نه از سرمایه کافی برخوردار بودند، لذا در ساختار اقتصادی اجتماعی شیوه تولید خرده‌کالایی شهری در پایین‌ترین رده‌ها قرار می‌گرفتند. کالاهایی که آن‌ها فروخته و یا خدماتی که انجام می‌دادند، هم به لحاظ ارزش مصرف و هم ارزش مبادله‌ای بسیار ناچیز بودند، و به همین دلیل از جریان مبادله کالا و سرمایه در داخل اقتصاد خرده‌کالایی شهری فاصله داشت.

بررسی تحلیلی ساختار اجتماعی اقتصاد خرده‌کالایی شهری در عصر صفوی، حاکی از آن است که در آن عصر، طبقات شهری به شکل باواسطه و در قالب اصناف، سلسله‌مراتب گروه‌های اقتصادی، و در شکل کاست‌های نژادی مذهبی (مانند ارمنی‌ها) و قومی (ایدئولوژیک (مانند قزلباشان) ظاهر می‌شدند، چراکه طبقات تا قبل از هژمونی شیوه تولید سرمایه‌داری، در شکل ناب خود ظاهر نمی‌شدند.

هرگاه شیوه تولید دیگری [به‌جز سرمایه‌داری] مسلط باشد، طبقات به شکل کاست‌ها، اصناف یا مراتب متجلی می‌شوند (تری، ۱۳۶۲: ۷۵).

همان‌طوری‌که نشان داده شد، در جامعه شهری عصر صفوی متأخر، قزلباشی و ارمنی بودن و عضویت در صنف خاص اقتصادی به نوعی نشان‌گر توزیع افراد در واحدهای اقتصادی و تولیدی و در واقع، نماد سلسله‌مراتب اجتماعی جامعه شهری آن عصر بود.

قزلباشان بخشی از ساختار دولتی را به خود اختصاص داده و امکان نداشت فرد غیرقزلباش در آن بخش شاغل شود. این در حالی بود که قزلباش بودن صفتی اکتسابی نبود، بلکه عنصری قومی-ایدئولوژیک تلقی می‌شد. چنین شرایطی در مورد ارمنی‌ها در عرصه تجارت صادق بود. آن‌ها تجارت خارجی و بخش بزرگی از تجارت داخلی را در انحصار خود داشتند و این در حالی بود که، فردی غیر ارمنی نمی‌توانست ارمنی شود. ارمنی بودن علاوه بر صفت مذهبی، خصلتی نژادی بود. در کنار موارد فوق، عضویت در صنف خاص یا فعالیت در گروه اقتصادی خاص، هویتی واحد، آگاهی‌ای مشابه و جایگاهی یکسان در اقتصاد خرده‌کالایی شهری به فرد عضو می‌بخشید و او را از قشرها و طبقات اجتماعی دیگر متمایز می‌ساخت. ساختار بازارها این امر را به گونه‌ای نمادین منعکس می‌ساخت: تمامی تولیدکنندگان و خدمات‌دهندگان مشابه، بخشی از بازار را به خود اختصاص داده و تعریف اجتماعی یکسانی از خود داشتند. آن‌ها تجلیات قشربندی و طبقات اجتماعی در جامعه شهری عصر صفویه بودند.

نتیجه‌گیری

این مقاله با استفاده از رویکرد آلتوسری به دنبال طرح مفهومی مستقل از شهر ایرانی در یکی از دوره‌های ایران پیشاسرمایه‌داری بود. در همین راستا، نخست مفهوم «پروبولماتیک» و «گسست معرفت‌شناختی» برای شناسایی و گسست از گفتمان‌های نظری مسلط بر تولید شناخت تاریخی از ایران پیشاسرمایه‌داری (گفتمان‌های فنودالیسم، آسیایسم و پاتریمونیالیسم) مورد استفاده قرار گرفت. نقدی که بر هر سه گفتمان وارد شد، ناتوانی در ارائه هویتی مستقل برای شهر ایرانی و تلاش برای فروگاهی جامعه شهری به اقتصاد روستایی یا اراده شاهی بود.

در گام بعد با استفاده از گزاره‌های شناختی آلتوسری، تلاش شد تا فکت‌های تاریخی ایران عصر صفوی در سطحی نظری بررسی شده و لایه‌های ساختاری نهفته در پس فکت‌های تاریخی مورد شناسایی قرار گیرند. بدین ترتیب، مفاهیم نظری در روایت صورت گرفته از شهر عصر صفوی نقشی اساسی بر عهده داشتند و برخلاف برداشت‌های تجربه‌گرایانه در مطالعات تاریخی، در این

مطالعه شناخت با فاصله گرفتن از فکتهای تاریخی و با تحلیل نظری حاصل



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شد. بازنمایی شهر عصر صفوی در گفتمان «شیوه تولید خرده‌کالایی» و در چارچوب مفهوم «مفصل‌بندی» به گونه‌ای صورت گرفت که به گزاره‌های شناختی آلتوسری (شناخت به‌مثابه امری نظری و باور به پیچیدگی واقعیت) پای‌بند بود. در حقیقت، شیوه تحلیل و تلاش برای بیرون کشیدن ساختارهای موجود در پس فکت‌های تاریخی، نشانه‌های اثرپذیری از رویکرد آلتوسری در مطالعه تاریخی ایران عصر صفوی بود که در چارچوب گفتمان «شیوه تولید خرده‌کالایی» و ایده «مفصل‌بندی» صورت گرفت. اتکا به مفهوم «شیوه تولید خرده‌کالایی»، ایده «مفصل‌بندی شیوه‌های تولید»، تأکید بر همزیستی اقتصادهای روستایی، عشایری و حتی کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی با اقتصاد شهری عصر صفوی، از فروگاهی مفهوم شهر ایرانی به تبعات اراده سلطان یا به تبعات اقتصاد فئودالی یا آسیایی جلوگیری کرده و در پی ارائه منطقی مجزا برای اقتصاد و اجتماع شهری در ایران عصر صفوی بود. در واقع، این مقاله در تقابل با طرح مفهوم شهر ایرانی در گفتمان‌های فئودالیسم، آسیاگرایی و پاتریمونیالیسم، سعی در طرح آن در گفتمان «شیوه تولید خرده‌کالایی» و ایده «مفصل‌بندی» داشت.

در بازنمایی شهر عصر صفوی در گفتمان «شیوه تولید خرده‌کالایی» و ایده «مفصل‌بندی»، مفاهیم ارزش مصرفی (واقعی و تولیدی) و ارزش مبادله‌ای، جایگزینی مصرف‌تولیدی، تابعیت (رسمی و واقعی) کار از سرمایه، تابعیت اقتصادی و حقوقی کار از سرمایه و

همچنین مفهوم مالکیت وسایل تولید، نقشی اساسی در بحث‌سازی داشتند. آن‌ها منطبق

تولید، جایگاه افراد در ساختار اقتصادی و اجتماعی و نحوه هویت‌یابی افراد و در نهایت

نظام قشربندی در جامعه شهری عصر صفوی را مشخص می‌ساختند. کارکرد مفاهیم فوق

در تحلیل اجتماعی جامعه شهری ایران عصر صفوی، حفظ استقلال مفهومی «شهر ایرانی»

در عین حضور شاه و دربار در متن اقتصادی و اجتماعی جامعه شهری عصر صفویه

بود.

در نهایت آن‌که، این مقاله نشان داد سرمایه و کار در سده نخست عصر صفوی خصلتی کاملاً خاص داشت و در سده دوم عصر صفوی بود که آن‌ها «تا حدودی»، در نتیجه رسوخ کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی در بازارهای داخل، خصلتی عام پیدا کردند. این امر در مورد سرمایه بیشتر و در خصوص کار کمتر صادق بود، که خود را در شکل «کالایی شدن کار بدون پولی شدن آن» نمایان می‌ساخت. این امر، به معنای مفصل‌بندی تولید خرده‌کالایی شهری با کاپیتالیسم بازرگانی بین‌المللی بود که در نتیجه آن هر دو شیوه تولید متغیر می‌شدند. این مفصل‌بندی، از سویی ارزش‌های مصرفی تولیدی (و شخصی) تولیدکنندگان فعال در اقتصاد خرده‌کالایی را فراهم

می‌کرد و از سویی نیز بازارهای داخلی و خارجی بزرگی را برای آن‌ها فراهم می‌ساخت؛ و این در حالی بود که این امر با انتقال ارزش اضافی تولیدی در آن شیوه تولید به شیوه تولید کاپیتالیسم بازرگانی و به معنای دقیق‌تر، با تابعیت شیوه تولید خرده‌کالایی از کاپیتالیسم بازرگانی همراه بود. همچنین، مفصل‌بندی مورد بحث، مبنای ساخت‌یابی طبقاتی در درون جامعه شهری و کل شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی بود، چراکه باعث توزیع نامتوازن ثروت در اجتماعات شهری و کل شکل‌بندی اجتماعی می‌شد. در این ساخت‌یابی، شاه، دربار و بزرگان لشکری و کشوری به همراه تجار بزرگ هم‌سفره با کمپانی‌های خارجی در بالاترین مراتب طبقاتی قرار داشتند و در مقابل، گروه‌های اقتصادی‌ای که توان تولید ارزش‌های مبادله‌ای چندانی نداشتند، پایین‌ترین مراتب طبقاتی را به خود اختصاص می‌داد.

منابع و مأخذ

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۶)، *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- اسکندر منشی (۱۳۳۴)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، دو جلد، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، *موانع رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه.
- اشرف، احمد (۱۳۵۳)، «ویژگی‌های تاریخی شهرنشینی در ایران سدوره اسلامی»، *مجله نامه علوم اجتماعی*، دوره ۱، شماره ۴: ۷-۴۹.
- الٹاریوس، آدام (۱۳۶۳)، *سفرنامه آدام الٹاریوس*، بخش اول، ترجمه احمد بهپور، تهران: چاپ میعاد.
- تری، ایمانوئل (۱۳۶۲)، *نظریه علمی تاریخ و جوامع ابتدایی: جوامع مبتنی بر تیره و طایفه*، ترجمه عباس راد، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- پتروشفسکی، ایلیل پاولوویچ (۱۳۶۶)، *تاریخ اجتماعی اقتصادی ایران در دوره مغول*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات اطلاعات.
- پتروشفسکی، ایلیل پاولوویچ (۱۳۵۴)، *اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- پتروشفسکی، ایلیل پاولوویچ (۱۳۴۴)، *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول (قرن‌های ۱۳ و ۱۴)*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتوروونا (۱۳۶۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتوروونا و دیگران (۱۳۴۹)، *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رهربرن، کلوس میخائیل (۱۳۴۹)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

شاردن، ژان (۱۳۷۴)، *سفرنامه شاردن*، جلد سوم، چهارم و ششم، ترجمه اقبال یغمایی، چاپ یکم، تهران: انتشارات توس.

شاردن، ژان (۱۳۳۶ و ۱۳۴۵)، *سیاحتنامه شاردن*، جلد سوم، چهارم و هشتم، ترجمه محمد عباسی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۶۶)، *اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا سقوط رضاشاه*، تهران: نشر پایروس.

سکریس، دیریکوان در (۱۳۸۰)، *شاردن و ایران: تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمه حمزه اخوان نقوی، تهران: انتشارات نشر و پژوهش فرزاد روز.

فریر، رانلد (۱۳۸۰)، *تجارت در دوره صفویان، در: تاریخ ایران، دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، مترجم دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، صص ۲۱۹ تا ۲۸۰.

فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی در ایران از صفویه تا سالهای بعد از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

لمبتون، اک، س (۱۳۴۵)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سجهم آبادی، افسانه (۱۳۸۱)، *حکایت دختران قوچان، از یاد رفته‌های انقلاب مشروطیت*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

سعدمانی، فرهاد (۱۳۵۸)، *تکامل فتودالیسم در ایران*، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

سولی، عباس (۱۳۸۰)، *ایران پیشاسرمایه‌داری، تاریخ نظری*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.

ویتر، ه، ج (۱۳۸۰)، *علوم ایران در روزگار صفویان، در: تاریخ ایران، دوره صفویان*، پژوهشی از دانشگاه کمبریج، مترجم دکتر یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، صص ۲۸۱ تا ۳۱۰.

,nodnoL :weN tfeL skooB gnidaeR .AlatipaC .ressuohtl .E & .L ,rabilaB .)۵۷۹۱,
-۶۸۱.ehT lanruoJ fo tnsaeP seidutS .reilavehC .M.J .)۲۸۹۱("T erehT si gnihToN elpmiS tuoba elpmiS ytidommoC noitcudorP",
۳۵۱ :۴ .oN ,۰۱ .loV .
)۰۶۹۱(.F ,erussuaS eDsnart ,scitsiugniL lareneG ni esruoC A:nodnoL .niksaB edaW . .newO reteP
nahafsI fo ytinummoc nainemrA ehT :nahafsI fo seitironiM")۴۷۹۱(.V ,nairogerG ,"۲۲۷۱-۷۸۵۱seidutS nainarI.۰۸۶-۲۵۶-۳-۴:
,IIV emuloV ,
,.eniveL .A .)۰۸۹۱(.ressuhtlA s' .msixraM dna ymonocE ,yteicoS dna loV ,۰۱ .oN .۳
,.M dna nalpaK .A.A nI .yroehT noitalugeR ot msinaressuhtlA morF)۳۹۹۱(.A ,zteipiL)sde(reknirpSycageL nairesuhtlA
ehT.OSREV :kroY weN ,
)۳۷۹۱(.k ,xraMessirdnurGni kooB niugneP htrowsdnomaH .sualociN .M yb detalsnart , .weiveR tfeL weN htiw noitaicossa
)۶۷۹۱(.k ,xraMeno emuloV .ymonocE lacitiloP fo euqitirc A :latipaC.B yb detalsnart , .skooB egatniV :kroY weN ,rekwoF
)۸۷۹۱(.N ,saztnaluoPmsilatipaC yraropmetnoC ni sessalC.osreV :nodnoL .

)۴۷۹۱(.N ,daagsneetStsaE eht ,yrutneC htneetneveS eht fo noituloveR edarT naisA ehT edarT navaraC eht fo enilceD eht dna
seinapmoC aidnIehT :nodnoL dna ogacihC . .sserP ogacihC fo ytisrevinU
,"egnahcxE fo noitseuQ eht dna seitinummoC egalliV citaisA")۹۷۹۱(.R ,nitmaR namaZ:۹۷-۵۴ :۱ ,
,"edisyrtnuoC dna nwoT fo ytinU eht no saedI emoS")۹۷۹۱(.k ,iradafaVnamaZ:۱ , .۴۹-۰۸

حمید عبداللہی، استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان - گروه علوم اجتماعی است.

h_ebadollahi@hotmail.com

